

پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی

سال دوم، شماره ششم، تابستان ۱۳۸۹

ص ۷۵-۹۸

بررسی و تحلیل یقین در متون منظوم عرفانی

دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد* - احسان رئیسی**

چکیده:

احوال عرفانی یکی از مباحث مهم عرفان و تصوف اسلامی به شمار می آید. سالک در سیر استکمالی خود باید درون را تزکیه و صافی کند تا آماده و شایسته دریافت احوال شود. علاوه بر جایگاه والایی که یقین در قرآن کریم دارد، عرفا نیز به عنوان یکی از احوال عرفانی، اهمیت زیادی برای آن قایل شده و آن را اصل و ریشه همه احوال عرفانی دانسته اند. بیشتر نویسندگان و شاعران به موضوع یقین توجه نشان داده و ابعاد گوناگون آن را تبیین کرده اند. بدین جهت، این حال عرفانی در متون منظوم بازتاب گسترده ای داشته است.

این مقاله بر آن است که با مطالعه متون منظوم عرفانی تا پایان قرن ششم هجری، یقین را به عنوان آخرین حال عرفانی نقد و تحلیل کند و بازتاب آن را در این متون تبیین سازد.

* - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان a_mir_fard@hotmail.com

** - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

واژه‌های کلیدی:

یقین، عرفان، حال، آثار منظوم

مقدمه:

یقین یکی از مهمترین احوال عرفانی است. احوال مشهور نزد صوفیه عبارتند از: مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجا، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین. در سیر و سلوک، هشتمین حال عرفانی؛ یعنی اطمینان، مرز مجاهده و مشاهده است و حال عرفانی یقین پس از مشاهده بر سالک وارد می شود. یقین اصل همه احوال است و همه احوال به آن منتهی می شود، همه احوال ظاهر یقین اند و یقین، باطن همه احوال به شمار می آید. بنابراین، یقین آخر احوال عرفانی است (سراج، ۱۳۸۱: ۱۲۰). سالکی که یقین بر او وارد می شود، دیگر در مرتبه مبتدیان نیست و به مرحله جدیدی از سلوک عرفانی وارد شده است. سالک پس از آنکه مقام های عرفانی را کسب کرد و اندرون خود را صافی ساخت، شایستگی و آمادگی پیدا می کند که احوال بر او وارد شود. صاحب تعریف احوال را حاصل اعمال می داند و معتقد است که «احوال نیابد، مگر آن کسی که اعمال او درست گشته باشد» (کلابادی، ۱۳۷۱: ۳۶۶).

یقین پس از مشاهده بر سالک وارد می شود. بعضی از مشایخ یقین را همان مشاهده خوانده اند، از جمله: شیخ ابوالحسین نوری (همان: ۳۹۳) و ابو محمد رویم بن احمد (عطار، ۱۳۵۵: ۴۸۶). جنید نیز یقین را «برخاستن شک به مشهد غیب» می داند (قشیری، ۱۳۸۷: ۳۳۲) و نهرجوری معتقد است: «یقین مشاهده ایمان به غیب است» (سلمی، ۱۹۵۳: ۱۰۶). از سوی دیگر، اهمیت یقین در این است که پس از این حال، سالک، منزل احوال عرفانی را پشت سر می گذارد و به منزل عشق قدم می نهد.

عرفا برای یقین، درجات، مقدمات و نتایجی معرفی کرده و در متون صوفیه به تفصیل به شرح و بیان این مباحث پرداخته اند. عطار، سنایی و خاقانی سه تن از شاعرانی هستند که یقین را به عنوان یک حال عرفانی در سروده های خود مطرح کرده اند. عطار در اشعار خود بارها به این نکته که او یقین را دریافت کرده، اشاره نموده است:

عطار اگرچه یافت به عین یقین تورا ای بس عیان به عین عیان از که جویمت
(عطار، ۱۳۵۶: ۲۳۲)

یقین عطار اینجاگه خدا دید اگرچه عاقبت عین بلا دید
(عطار، ۱۳۷۱: ۲۷۳)

سنایی یقین را موهبتی ویژه از جانب خدا می داند و در اشعارش، اشتیاق خود را
برای دریافت این موهبت بیان می کند:

ای نهان دان آشکارا بین تورا سانی امید ما به یقین
جگر تشنه مان ز کوثر دین شربتی بخش پر ز نور یقین
(سنایی، ۱۳۸۷: ۱۵۹)

خاقانی نیز در یکی از سروده هایش، خود را صاحب یقین معرفی می کند:

من که خاقانیم آزاد دلم که خرد قائد رای است مرا
نور پرورده کشف است دلم که یقین پرده گشای است مرا
(خاقانی، ۱۳۷۹: ۶۱۳)

این مقاله آثار منظوم عطار، از جمله: الهی نامه، اسرار نامه، مصیبت نامه،
منطق الطیر، دیوان قصاید و غزلیات، مختار نامه، پند نامه، اشتر نامه و جوهرالذات؛
آثار منظوم سنایی، از جمله: حدیقه الحقیقه، مثنوی های حکیم سنایی و دیوان وی و
همچنین دیوان اشعار خاقانی را بررسی کرده است. در این مقاله، جایگاه یقین در
اشعار عطار، سنایی و خاقانی بررسی شده، بازتاب آن در این اشعار تحلیل می گردد.

بررسی و تحلیل

۱- مقدمات یقین

۱-۱ فنا

فنا ساختن خویشتن، راه رسیدن به یقین را هموار می سازد. عطار بارها فنا را مقدمه
یقین دانسته و سالک طریقت را به فنا فرا خوانده است. هر که از هستی الله جامی نوش

کند، خود را به کلی فراموش می کند و فنا می شود. سالکی که از جام وحدت می بنوشد، از تکثرات نجات می یابد و فانی می شود (عطار، ۱۳۷۱: ۲۷۳).
برخاستن تمامی حجاب ها جز با خالی شدن سالک از خود، میسر نمی شود. عطار از خود خالی شدن را مقدمه عین یقین می داند:

فنا گردان تو مر عطار از خویش حجابش جملگی بردار از پیش
یقین عین یقینش باز بنمای در عین یقینش باز بگشای
(همان: ۶۵۷)

رهایی از خویشتن، یکی از مهمترین اهداف سالک است و عطار، رستن از خویش را مقدمه ای برای دریافت یقین می داند. برای رسیدن به یقین باید از عالم خاک، فانی شد، بعد از این فنا است که بقا، جمال خویش را بر سالک عرضه می کند (همان: ۹۰).
کسانی که در خلوت وصل حق به سر می برند، جانهایشان «یقین آباد» شده است. او رسیدن به وصل را نیز در گرو فنا می داند. بر این اساس، بنده باید ابتدا به فنا برسد و بعد از آن در خلوت وصل راه می یابد و آنجا، جان با نوشداروی یقین سامان می یابد و آباد می شود:

وصالت در دل خاک است آخر نهان کن زودت این اسرار ظاهر
سوی این خلوت آی و شاد بگذر از او جانها یقین آباد بنگر
(همان: ۴۱۱)

سنایی که در زندگی خود استحالۀ روحی را تجربه کرده و در راه عرفان قدم نهاده است، به خوبی می داند که این دنیا و آنچه در آن است، همگی اعتباری و مزورند. وی ترک هستی مزور؛ یعنی فنا را مقدمه رسیدن به یقین می داند. راه حق آنچنانکه بیشتر مشایخ گفته اند، دو قدم بیش نیست: یکی فانی ساختن نفس و دیگر رسیدن به حق:

ترک این هستی مزور کن دل به نور یقین منور کن
دو قدم بر سر وجود نهی وان دگر بر در ودود نهی
(سنایی، ۱۳۶۰: ۱۳۲)

۲-۱ توحید

رفع دویی و رسیدن به وحدت، به عنوان مقدمه ای برای یقین، بسیار مورد نظر عطار بوده است. او به مناسبت های گوناگون، یکی دیدن را راه رسیدن به یقین می داند. در واقع، آنچه در عالم هست، بیرون از وجود انسان نیست و سالک با دریافت این نکته به آبادی یقین وارد می شود. عطار کمال جاودان را در توحید می داند و یکی دیدن را سرّی می داند که در توحید پنهان است. او در تعبیری زیبا بیان می کند که وقتی سالک یکی بین می شود، نه تنها به یقین می رسد، بلکه او به کلی یقین می شود:

یکی بین تا شوی کلی یقین تو در اینجا گردی اینجا پیش بین تو
 ز توحیدت شود این سرّ پدیدار نمی گنجد حقیقت این به گفتار
 (همان: ۴۳۸)

عطار، اشیا را صفات خدا و راه رسیدن به یقین را یکی بینی می داند. سالکی که در همه چیز خدا را می بیند، از کثرت رها شده، در عالم وحدت سیر می کند و در این حال، یقین بر او وارد می شود. کسی که همه چیز را از خدا می بیند، کافر و مسلمان برایش تفاوتی ندارد و همه را از او می داند:

همه او بین و ذات اوست جمله یقین اشیا صفات اوست جمله
 یکی بین و یقین را دار در پیش دگر اینجا گه کافر میندیش
 (همان: ۵۹۰)

۳-۱ مکاشفه

یکی دیگر از مقدمات یقین که عطار به آن توجه نشان داده، مکاشفه غیب است. کشف و دیدن اسرار غیب، سالک را به یقین می رساند:

چو چشم جان او اسرار بین شد شکش برخاست مشکلهای یقین شد
 (عطار، ۱۳۳۸: ۲۶)

سالکی که به چشم کشف، به مشاهده اسرار می پردازد، راهی جز یقین ندارد، چرا که او بر همه رازها آگاه می شود و جز خدا هیچ نمی بیند:

آن را که به چشم کشف پیداست یقین او در ره مستقیم داناست بدین
(عطار، ۱۳۷۵: ۹۹)

آن دم که پرده از سر کار هستی برگیرند و نظام عالم را به سالک نشان دهند، نور یقین بر دل وی می تابد و او تنها به حق می نگرد:

حجاب آن دم که برگیرند از پیش بجز یکی مبین چه پس چه از پیش
حجاب آن دم که برگیرند پیدا شود اندر یقین ذرات شیدا
(عطار، ۱۳۷۱: ۵۱۰)

۴-۱ قرب

کسی که در بند نقش است و دل را به هوای نقاش نمی سپرد، در بُعد به سر می برد، اما کسی که از نقش باز رسته، نقاش را می بیند، به محل قرب می رسد. عطار قرب را مقدمه یقین می داند:

حقیقت نقش می بینی و دوری گزیدستی از آن اندر نفوری
مکن دوری و نزدیکی گزین تو که تا یابی نمودار یقین تو
(همان: ۴۲۳)

۵-۱ عشق

یقین زائیده عشق است. عطار مردم را به دین عشق دعوت می کند و دین عشق را «یقین» می داند. عشق، بنده را به دیدار معشوق می رساند. بدیهی است که اگر کسی به دین عشق مسلمان نشود، نمی تواند جمال معشوق را ببیند:

بدین عشق اگر گردی مسلمان نماید رویت اینجاگاه جانان
بدین عشق اگر آیی یقین است حقیقت دان که راه راست این است
(همان: ۴۴۴)

کسی که جرعه ای از جام عشق بنوشد، تا ابد بر تخت یقین بیهوش می افتد و
جانش سراسر دوست می شود:

ز جام عشق جامی نوش کن تو دل و جان در یقین بیهوش کن تو
(همان: ۴۱۲)

آنکه با نوشداروی عشق به یقین رسیده است، هرگز گمان را در دل راه نمی دهد و
یقینی که از عشق زاییده، تمام وجودش را فرا می گیرد. عطار هم عاشق است و هم از
طریق این عاشقی به مملکت یقین راه یافته است:

جان ما خوش نوش داروی غم عشق تو خورد با یقین عشق زهر بدگمانی کی خورد
(عطار، ۱۳۵۶: ۲۷۴)

۱-۶ صبر

مرد راه از نشیب و فراز نمی اندیشد و بلایی را که از جانب دوست می رسد، به
جان خریدار است. عطار مرد واقعی را کسی می داند که از شدت نزول بلا و صبر بر
او، مانند شمعی سوزان شود که آتش از سرش می بارد. امتحان و بلا موجب می شود
که انسان، پاک و از چاه طبیعت خارج شود (همان: ۴۱۰).

پاداش عاشقی که بر بلا شکیباست، دیدن رخ معشوق است. عطار، گرفتاری عاشق
در بلا و صبر کردن بر آن را مقدمه یقین می داند. عاشقی که به دنبال بلا باشد و از آن
نپرهیزد، به یقین دست می یابد:

چو عاشق در بلا و صبر آید در آخر رخ ورا جانان نماید
درش بگشاده باشد از یقین باز حقیقت باشد و انجام و آغاز
(عطار، ۱۳۷۱: ۷۰۷)

عطار اکسیری برای تبدیل علم یقین به عین یقین معرفی می کند و آن صبر است. بر
این اساس، صبر مقدمه ای است برای رسیدن به عین یقین که دومین درجه یقین است:

گویند که صبر کن ولیکن چون صبر نماند چون توانم

عطار به صبر تن فرو ده تا علم یقین شود عیانم
(عطار، ۱۳۵۶: ۴۷۹)

۷-۱ تقوا

عطار قائل به دو تقواست:

الف- تقوای ظاهر که پیروی از اوامر و دستورهای شرع است؛

ب- تقوای باطن که پاک ساختن درون از هر گونه شایبه و هوای نفس است.

برای رسیدن به هر یک از این دو تقوا نیز راه هایی وجود دارد که عطار آنها را تبیین می کند (عطار، ۱۳۷۱: ۴۰۲). تأکید او بر تقوای باطن است و آن را مقدمه یقین می داند. تقوای باطن اگر به صورت کامل صورت بپذیرد و درون را به کلی از آرایش بشوید، سالک را به حقیقت راهنمایی می کند. عطار این حقیقت محض را حضرت محمد(ص) می داند و معتقد است که سالک با تقوا به حق می رسد و این مقدمه ای برای دریافت عین الیقین است:

چنان در تقوی باطن یکی ام که کلی با محمد بیشکی ام
چو او بُد جزو و کل دیگر چه بینم از این بیشک در این عین الیقینم
(همان: ۶۱۰)

تقوا، باطن را پاک می کند، بت صورت را می شکند و مرد را بر مرکب معنی سوار می کند. عطار معتقد است که شکستن بت خویش، مرد را صاحب یقین می کند و شکستن این بت تنها از طریق تقوا ممکن است (همان: ۳۱۵).

عطار برای رسیدن به یقین، ترک خود بینی را سفارش می کند. آنکه تقوا پیش می گیرد، درون را از غیر خدا پاک می کند. درون دل انسان یا خدا جای می گیرد یا خود. تقوا خودبینی را از انسان دور می کند و درونش را تنها برای خدا آماده می سازد و به این طریق، او را آماده دریافت یقین می کند. عطار معتقد است که خدا بینی و ترک خود بینی، انسان را به عین الیقین می رساند، بلکه او را به کلی عین الیقین می سازد:

خدا از خود ببین و خود مبین تو که تا گردی بکل عین الیقین تو
(همان: ۲۲۴)

۸-۱ اطاعت از حق

آنکه از صورت رسته و طاعت را پیش گرفته است، به یقین می رسد. عطار طاعت را مقدمه یقین می داند:

بمعنی باش و طاعت را گزین تو که تا حق بین شوی اندر یقین تو
(همان: ۲۸۱)

۹-۱ تبعیت از شرع

سالک طریقت برای طی طریق کمال به چراغی نیاز دارد تا راه را برایش روشن سازد و او را به منزل حقیقت برساند؛ این چراغ چیزی نیست مگر شریعت. عطار بارها به این نکته اشاره کرده که رسیدن به یقین با تبعیت از شرع و مردان دین میسر است. سپردن طریق شرع، انسان را واقف بر اسرار می سازد:

حقیقت هر که اندر شرع آمد ز نورش در یقین بی فرع آمد
حقیقت هر که شرع او بیابد همه اسرارها نیکو بیابد
(همان: ۷۶۶)

عطار معتقد است که حقیقت شریعت نزد پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) است. آنکه در سر هوای دریافت نور یقین را دارد، باید به راه شرع رود تا رموز عشق برایش فاش شود:

طریق شرع بسپار و یقین بین چو احمد راز عشق اولین بین
چو حیدر راستی کن در حقیقت حذر می کن تو از عین طبیعت
(همان: ۵۷۷)

پیروی از پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) موجب می شود که نور توحید ایشان بر جان سالک بتابد و او را به سرزمین یقین وارد کند. از وجود مبارک ایشان رازهای نهانی منکشف می شود و سالک به یقین می رسد. بنابراین، جویندگان گوهر دریای یقین برای رسیدن به مقصود باید در نور ایشان حرکت کنند(همان: ۳۴۵).

عطار دینداری را در گرو ورود نور یقین در دل بنده می داند. از نظر عطار، کسی که

نور یقین را درک نکرده، بی دین است:

آن را که ز سلطان یقین تمکین نیست گو از بر من برو که او را دین نیست
(همان: ۳۴۴)

سنایی دین را مقدمه تابش نور یقین بر انسان می داند و در واقع، معتقد است بدون دینداری و ایمان، رسیدن به یقین ممکن نیست:

مرد تا در جهان دین نرسد از گمان در ره یقین نرسد
(سنایی، ۱۳۸۷: ۵۳۵)

کسی که در طلب گوهر مقصود و گنج تجلی حق است، باید درون را تخلیه کند و دل را صیقل دهد (همان: ۵۷). سنایی بعد از ذکر این موضوع، بیان می کند که آئینه یقین برای مشاهده حق است و این آئینه با صفای دین صیقل می یابد و انسان را به مقصود می رساند:

صیقل آئینه یقین شما چیست خالص صفای دین شما
(همان: ۵۶)

۱-۱۰ تسلیم

تسلیم بودن در برابر حکم خدا، بنده را به یقین می رساند. عطار توصیه می کند که برای رسیدن به وصال و دریافت نور یقین، سالک باید از چون و چرا گفتن پرهیز کند و به طور کامل تسلیم فرمان حق باشد. وصال زمانی میسر می شود که بنده هر چه از خیر و شر می بیند، آنها را آفریده خدا بداند و در علت و چون و چرا گرفتار نشود:

چرا و چون مگوی و باش خاموش حقیقت بنده باش و حلقه در گوش
وصال آنگه شود بی شک میسر که چون وجهی نماید خیر یا شر
یکی بینی و خاموشی گزینی در آن دم بیشکی صاحب یقینی
(همان: ۴۳۵)

۱۱-۱ قرائت قرآن

سنایی معتقد است که با قرائت قرآن، بنده می تواند گوهر یقین را در دریای سینه اش بیابد:

گر همی کنج دلت باید و جان آیتی زو به جان و دل بر خوان
تا در و گوهر یقین یابی تا درو کیمیای دین یابی
(همان: ۱۸۲)

۲- درجات یقین

در این بخش از مقاله، تعاریفی که از یقین در آثار منظوم عطار، سنایی و خاقانی مطرح شده است، بررسی می شود. هدف این بخش، بررسی و تحلیل نظر سه شاعر یاد شده درباره یقین است. بنابراین، نظرهای گوناگونی که ممکن است در تقسیم بندی، جزو مقدمات، درجات و یا نتایج یقین نگنجد نیز در این بخش بیان خواهد شد.

۲-۱. کلیات

عطار یقین را بسیار مهم و با ارزش می داند. او یقین را گنجی دست نیافتنی تعریف می کند که از آن، تنها طلسم پدیدار است و گشودن آن گنج ممکن نیست:

از گنج یقین چگونه یابم گهری کز گنج یقین طلسم می بینم و بس
(عطار، ۱۳۷۵: ۱۳۹)

عطار یقین را بی شرک شدن می داند. یقین؛ یعنی اینکه انسان جز خدا چیزی نداند و همه چیز را تجلی خداوندی ببیند. در چنین حالی، انسان نیک و بد یا خیر و شر را از خدا می داند و آنها را جزئی از نظام احسن الهی به شمار می آورد. کسی که چنین یقینی را دریافت کند، بدون شک هیچ گاه دچار شرک و انحراف از راه راست نمی شود (عطار، ۱۳۷۱: ۸۶۹).

عطار یقین را تنها راه وصول به حق می داند. آنکه به دل یقین ندارد، نمی تواند وارد حرم حق شود. صاحب یقین همه عالم را در درون خود می بیند و بیرون از وجود خویش به دنبال چیزی نمی گردد. به همین دلیل ساکن می شود و خویشتن را در دست قدرت و

مشیت خداوند رها می کند و دل را به مقهوری در برابر حکم او خوش می کند:

دوش آمد و گفت: بی یقین می نرسی گاهی ز فلک گه ز زمین می نرسی
ساکن شو و تن فرو ده و خوش دل باش ماییم همه بجز چنین می نرسی
(عطار، ۱۳۷۵: ۲۵۲)

یقین وجود انسان را پر نور می کند، او را به درگاه حق وارد و در دریای وحدت غرق می کند. چنین گنجی توجّه تمام موجودات را به خویش معطوف می کند. عطار تمام ذرات عالم را طالب نور یقین می داند:

هر ذات که در تصرف دوران است اندر طلب نور یقین حیران است
هر ذره که در سطح هوا گردان است سرگشته این وادی بی پایان است
(همان: ۱۲۸)

در این بخش ذکر رابطه یقین و عشق از نظر عطار ضروری می نماید. یقین اصل تمامی حال ها و آخرین حالی است که بر سالک وارد می شود. پس از ورود یقین بر سالک منزل احوال به پایان می رسد و او وارد منزل عشق می شود. عشق درون سالک را به کلی از غیر خدا پاک می کند. عطار نیز عشق را بالاتر از یقین می داند. در حریم عشق از یقین نمی توان دم زد. عشق بالاتر از کفر و دین و شک و یقین است، چراکه تمام اینها از عقل می خیزد و «عقل کجا پی برد شیوه سودای عشق؟» عقل اجازه ورود به سرزمین یقین را ندارد و زمانی که جمال عشق بر سالک منکشف می شود، عقل و متعلقاتش را به کلی می زداید:

عشق بالای کفر و دین دیدم بی نشان از شک و یقین دیدم
کفر و دین و شک و یقین گر هست همه با عقل همنشین دیدم
(عطار، ۱۳۵۶: ۴۵۶)

عطار در منطق الطیر وادی عشق را مطرح و در بیان صفات عاشق، او را گرمرو و سوزنده معرفی می کند که هرچه از کفر و دین و شک و یقین بر سر راهش باشد، همه

را می سوزاند. بنابراین، عشق بالاتر از یقین است و یقین برای عاشق اهمیتی ندارد (عطار، ۱۳۸۳: ۳۸۶، ۳۸۵).

سنایی با جگری تشنه در پی شربتی از نور یقین است. او بر موهبت بودن یقین واقف است. بنابراین، از خدا درخواست جرعه ای از این شربت را می کند:

ای نهان دان آشکارا بین تو رسانی امید ما به یقین
جگر تشنه مان ز کوثر دین شربتی بخش پر ز نور یقین
(سنایی، ۱۳۸۷: ۱۵۹)

سنایی نور بخش یقین را خدا می داند و به این ترتیب، موهبت بودن یقین را بیان می کند:

نوربخش یقین و تلقین اوست هم جهانبان و هم جهان بین اوست
(همان: ۷۰)

خاقانی از جمله شاعرانی است که گرچه آثار عرفانی محض به وجود نیاورده، اما در کنار دیگر مضامین شعری به مسائل عرفانی نیز توجه کرده و علاقه زیادی نشان داده است. خاقانی در بخشی از اشعارش مصطلحات عرفانی را با چنان استادی ای در شعر به کار برده و آنها را با آمال دنیوی آمیخته است که به سختی می توان تصور کرد که او تمایلات صوفیانه داشته و به مرتبه ای از عرفان دست یافته باشد. تأمل در این دسته از سروده های خاقانی نشان می دهد که همه این اشعار با یک انگیزه و هدف سروده نشده اند و نمی توان درباره همه آنها یکسان حکم کرد و آنها را در یک گروه قرار داد. در عین حال، در یک دسته بندی کلی می توان این سروده ها را به دو بخش تقسیم کرد: در دسته اول اشعار، شاعر از تعابیر و مفاهیم صوفیانه برای تبیین موضوعات غیر عرفانی استفاده کرده است و دسته دوم، اشعاری است که از تمایلات عرفانی شاعر سرچشمه گرفته و اصطلاحات و مفاهیم عرفانی در آنها با مفهوم خاص خود و با اهداف صوفیانه مطرح شده است. یکی از مجموعه مباحثی که در دسته دوم از سروده ها

مطرح شده، مراحل و منازل سلوک، به ویژه احوال و مقامات عرفانی است (میر باقری فرد، ۱۳۸۲: ۱۱۰ و ۱۱۴).

خاقانی در مناجاتی که با خدا دارد، خود را صاحب یقین معرفی می کند. خاقانی از خدا عفو و ایمنی می خواهد و تقاضا می کند که او را از جمله خواص مؤمنان قرار دهند، چرا که یقین او قابل قیاس با شک مبتدیان نیست:

مرا به منزل الا الذین فرود آور فرو گشای ز من طمطراق الشعرا
یقین من تو شناسی ز شک مختصران که علم توست شناسای رتبا ارنّا
(خاقانی، ۱۳۷۹: ۷)

شاعر صبح در یکی از مدایحش از ترکیب «صبح یقین» استفاده و به این ترتیب، یقین را به صبح روشنگر تشبیه می کند (همان: ص ۳۲).

خاقانی تصویری زیبا از ماه در شب ارائه می کند و در این تصویر سازی، ماه را به یقین تشبیه می کند. از این تشبیه علاوه بر اهمیت یقین، می توان حال بود یقین را نیز استنباط کرد که گاه بر سالک وارد می شود:

راست چو از آینه عکس خیال پری گاه همی شد پدید، گاه همی شد نهان
دیدن و نادیدنش بود به نزدیک خلق گاه چو جمال یقین، گاه چو خیال گمان
(همان: ص ۲۴۷)

۲-۲ علم یقین، عین یقین، حق یقین

عطار نیز مانند سایر عرفا برای یقین قائل به سه درجه علم یقین، عین یقین و حق یقین است. او در آثار منظوم خویش تنها یک بار و آن هم به زیبایی و ایجاز هرچه تمامتر مستقیماً به این سه درجه اشاره کرده است. او در *منطق الطیر* درجات یقین را این گونه تبیین می کند:

چون بدانستی ببین آنکه بباش چون بدانستی مکن این راز فاش
(همان: ۲۸۱)

ابتدا علم یقین، پس از آن عین الیقین و در نهایت حق الیقین بر سالک وارد می شود. در آخرین درجه یقین یعنی حق الیقین سالک مستغرق حق می شود و این تفاوت عمده‌ای با حلول و اتحاد دارد. عطار پس از بیان درجات یقین به موضوع فنا و تفاوت آن با حلول و اتحاد می پردازد (همان جا).

عطار عین الیقین را وصال تجلی و رسیدن به اصل آن می داند. صاحب یقینی که به اصل تجلی؛ یعنی حق می رسد، در عین الیقین بر رویش گشوده می شود و گنج عیان را به چشم دل می بیند. عین الیقین آن است که سالک به دیده دل حقیقت و همه رازهای جهان را مشاهده کند (عطار، ۱۳۷۱: ۸۱۵).

۲-۳ یقین پیامبر (ص)

در بخش پیشین گفته شد که عطار رسیدن به یقین را در گرو پیروی از پیامبر (ص) می داند. او سپردن راه حضرت محمد (ص) را شرط رسیدن به درگاه حق می داند. آنکه از پیامبر (ص) پیروی می کند، دولت دین و دنیا را به دست می آورد. درگاه حضرت محمد (ص) قبله انبیا و مرجع اهل یقین است:

هر که در راه محمد ره نیافت تا ابد گردی ازین درگه نیافت

دولت آنجا جوی و دین آنجا طلب مرجع اهل یقین آنجا طلب

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۶۲)

عطار با شوری فراوان در وصف معراج پیامبر (ص) سخن می گوید: پیامبر در شب معراج به محل قرب حق می رود و در آن جایگاه مست عزت حق می شود. پیامبر (ص) مستغرق دریای وحدت می شود و دلش از هر گمانی خالی می شود و در این حال یقین بر وی وارد می شود. پیامبر (ص) در این حال بر تمام اسرار واقف می شود (عطار، ۱۳۷۱: ۲۳).

آنکه در طلب حق است، باید یقین را در پیش بگیرد، و کسی که می خواهد بر اسرار واقف شود و به یقین برسد، باید از سید کاینات حضرت محمد (ص) آنها را طلب کند؛ چرا که پیامبر (ص) صاحب یقین و بر همه چیزی مطلع است. عطار معتقد است که پیامبر (ص)

در درون جان طالبان حقیقت، عین الیقین است؛ یعنی آنکس که در طلب گامی زند و او را پیشوا و رهنمای خویش سازد، به عین الیقین دست می یابد (همان: ۲۴).

۲-۴. یقین حضرت علی(ع)

عطار ارادتی خاص به حضرت علی(ع) دارد و معتقد است که اگر در تمام هستی امامی وجود دارد، آن امام تنها حضرت علی(ع) است:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است امیرالمؤمنین حیدر تمام است
(عطار، ۱۳۵۱: ۲۳)

عطار معتقد است که حضرت علی(ع) و پیامبر(ص) دو نام برای یک حقیقت اند و در واقع، حضرت علی(ع) همان حضرت رسول(ص) است. او امیر المؤمنین را نور شرع می داند که راه بندگان به حضرت حق را روشن می سازد. حضرت علی(ع) بر اسرار غیب واقف شده و به وصل یار رسیده و صاحب یقین شده است:

حقیقت مرتضی نفس رسول است محبّ او یقین صاحب قبول است
حقیقت مرتضی کل نور شرع است که او هم رهنمای اصل و فرع است
حقیقت مرتضی دم از یکی زد چو او بُد در یقین دم بیشکی زد
(عطار، ۱۳۷۱: ۵۸)

۳- نتایج یقین

۳-۱ مشاهده

سالک با چشم یقین به مشاهده می رسد. کسی که یقین، چشم دلش را باز کرده است، اسرار غیب و رازهای جزو و کل را می بیند. در چنین حالی، او به مکاشفه صفات الهی و نیز مشاهده ذات حق نائل می آید (عطار، ۱۳۷۱: ۸۴۸).

زمانی که پرده بر افتد، سالک به مشاهده اسرار می رسد. عطار پس از تبیین این موضوع، به ذکر نکته ای می پردازد که تنها صاحبان عین الیقین می توانند آن را درک

کنند. او این نکته اساسی را گوشزد می کند که در واقع حجابی میان سالک و حق وجود ندارد، چون تنها یک وجود هست، پس نمی توان حجابی برای یک وجود متصور شد و آنچه که غیر می نماید، در حقیقت نمودی است از او. هرچه غیر اوست، «نمود» و او «بود» دارد. این موضوع را تنها صاحبان عین الیقین که از دویینی رها شده اند، درک می کنند:

حجاب آن دم که برگیرد بینی یکی اندر یکی گر در یقینی
حجابی نیست مقصود من این است کسی داند که در عین الیقین است
(همان: ۵۱۰)

عطار در تعبیری لطیف، عشق و دل را به دو آینه تشبیه می کند که روبه روی هم قرار دارند. تجلی حق در این دو آینه است که می تواند بروز و ظهور پیدا کند. در واقع، دلی که عاشق باشد، می تواند تجلی حق را دریافت کند. البته، هر کسی این قابلیت را ندارد که با نظر در این دو آینه رخ جانان را ببیند. عطار این شایستگی را مختص صاحبان یقین می داند:

دو آینه است عشق و دل الهی در او بنموده خود را در کماهی
رخ جانان نظر کن تا بینی در این آینه گر صاحب یقینی
(همان: ۴۰)

یقین، سالک را به دیدار حق می رساند. عطار با ذکر این موضوع عنوان می کند که یقین پرده ها را کنار می زند و اسرار را نمایان می سازد و صاحب یقین بر اسرار هر دو جهان واقف می شود (همان: ۴۷۵).

عطار در غزلی به تبیین عشق و صفات عاشق می پردازد. او در این غزل بیان می کند که خامان ره نرفته ذوق عشق را در نمی یابند، در حالی که سر گنج آن تمام عالم را پر کرده است. تنها دیده یقین است که می تواند از پس پرده نظر اندازد و راز گنج الهی را درک کند. بنابراین، مشاهده نتیجه یقین است:

سرگنج او به خامی کس نیافت سوز عشق و درد دین می‌بایدش
 سرگنج او همه عالم پر است اهل آن گنج یقین می‌بایدش
 (عطار، ۱۳۵۶: ۴۰۶)

سنایی معتقد است که یقین انسان را به دیدار خدا می‌رساند. صاحب یقین برای خود قائل به وجودی نیست، چون او فانی شده و به حق باقی است. یقین موجب می‌شود که انسان از زمین به آسمان اعلی سفر کند و به دیده دل در معبود خویش بنگرد. سنایی انسان را به وجودی در چاه مانده تشبیه می‌کند که از هر سو مورد آزار و تهدید قرار گرفته است. برای چنین کسی رهایی ممکن نیست، مگر به کمک ریسمان قرآن و دلو عصمت. انسان با اطاعت از قرآن و پیروی از ائمه و بزرگان دین می‌تواند خود را از چاه طبیعت نجات دهد. پس از نجات یافتن از چنین چاهی، صدق و یقین وی را به آسمان اعلی می‌رسانند تا به دیده دل در حق نظر کند (سنایی، ۱۳۶۰: ۱۵۰).

سنایی معتقد است که با آینه یقین می‌توان خدا را دید و آنکس که نور یقین وجودش را فانی ساخته باشد، به حق باقی است و جز حق به چیز دیگری نمی‌تواند نظر کند. چنین شخصی حتی اگر به خویش نظر کند، در حقیقت باز هم به وجود خدا نظر کرده است:

آنکه را جای آینه چینی است بی گمان پیشه خویشتن بینی است
 هر کرا آینه یقین باشد گرچه خود بین خدای بین باشد
 (همان، ۲۴۰)

۲-۳ فنا

عطار مبحث یقین را با فنا پیوند می‌زند و اعتقاد دارد که فنا از نتایج یقین است. بنابراین، او رابطه ای دوسویه میان یقین و فنا مطرح می‌کند: فنا از سوی مقدمه و از سوی دیگر نتیجه یقین است.

عطار معتقد است که یقین موجب به فنا رسیدن سالک می‌شود. او جسم و جان را

به برفی تشبیه می کند که بر قلّه کوه است. به این ترتیب، هنگامی که خورشید یقین بر آن می تابد، برف را به کلی ذوب و تبدیل به آب می کند. خورشید یقین باعث فنای ذات سالک می شود. وقتی سالک به فنا می رسد، به دریای وحدت راه می یابد و همچون ذره ای که پس از فنای از خویش به خورشید تبدیل می شود، او نیز به حق می پیوندد:

حقیقت برف دان این جسم با جان بمانده بر سر کوهی تن و جان
چو خورشید یقین او را بیابد باوّل لمعه سوی او شتابد
(عطار، ۱۳۷۱: ۴۵۵)

زمانی که خورشید یقین بر سالک بتابد، او را به کلی می سوزاند و به فنا می رساند:

بخواهی سوختن در آخر کار چو خورشید یقین آید پدیدار
یقین چون آیدت تو بی گمان شو حقیقت در یقین تو جان جان شو
(همان: ۹۲۴)

۳-۳ توحید

یقین، سالک را به میخانه وحدت هدایت می کند. عطار همواره یقین را رهایی از «دوبینی» و قرار گرفتن در «یکی بینی» تعریف می کند. صاحب یقین که از پس تمامی حجاب ها به اشیا نظر می کند، بدیهی است که به وحدت پی می برد و به توحید خالص دست می یابد. عطار نیز مانند بعضی عرفای بزرگ برای تبیین مسأله وحدت، داستان فیل و کوران را بیان می کند و پس از آن عنوان می کند که عین الیقین موجب می شود که انسان به سرّ توحید دست بیابد و یکی بودن همه چیز را درک کند:

عدد گر می نماید تو مبین آن که توحیدست در عین الیقین آن
تو هم یک جزوی و هم صد هزاری دلیل از خویش روشتر نداری
(همان: ۱۹۰)

عطار همه چیز را تجلی و نمود حقیقتی واحد می داند که جز او چیز دیگری وجود

ندارد:

بجز ما نیست چیزی جمله ماییم که کسوت هرچه خواهیم آن نماییم
بجز ما نیست چیزی هرچه بینی تو ما را یاب اگر عین یقینی
(همان: ۶۵)

صاحب عین یقین جز خدا چیز دیگری را صاحب وجود نمی داند و نمی بیند:

بجز من منگر و جز من مبین تو همیشه باش در عین یقین تو
(همان: ۳۲۱)

۴-۳. حضور

عطار معتقد است که پیامبر(ص) به دل حاضر حق بوده و تمام حجاب ها را از پیش راه برداشته اند. حضور نتیجه یقین است و حضرت محمد(ص) به واسطه یقین به حضور رسیده اند:

حضور دل محمد یافت در خویش حجاب جان و دل برداشت از پیش
حضور دل یقین همراه او بُد که خود جبریل پیک راه او بُد
حضور دل در اینجا در یقین یافت درون را اولین و آخرین یافت
(همان: ۲۷۴)

۵-۳. نماز درست

عطار نماز درست را نتیجه یقین می داند. نماز درست آن است که تمام حواس نماز گزار معطوف به خدا باشد و رسیدن به حقیقت چنین نمازی تنها از طریق نور یقین و دیدن اسرار ممکن است:

نمازت آنچنان باید ز اسرار که گرد خاطر تو هیچ تکرار
کسی باید که بگزارد چنین او که باشد دائماً عین یقین او
(همان: ۲۸۰)

۳-۶ فتوح

سنایی سعادت اخروی را در گرو پیروی از پیامبر(ص) می داند. کسی که از پیامبر(ص) تبعیت کند، پس از مرگ به محراب حق می رود و در آنجا با دیدار خداوند چشمانش روشن می شود:

دیده عقل دار در احمد تا ز راه لحد رسی به احد
چون به محراب حق شتابی تو نور حق در دو دیده یابی تو
(سنایی، ۱۳۸۷: ۶۴۱)

سالک در این محراب باید غسل در اشک زند تا بتواند دیده بر آن پاک بیندازد. سنایی در تعبیری لطیف یقین را به طوبای تشبیه می کند. طوبی یقین در درون انسان ریشه دارد و از آب دو دیده سیراب می شود. این درخت در درون رشد می کند و شاخه ها و میوه هایش به هر جایی که برسد، موجب فتوح می شود. یقین باعث می شود که درهای هستی بر انسان گشوده شود و او حتی از جایی که انتظار آن را ندارد، گشایش بیابد:

بده از خون دیده در محراب از درون طوبی یقین را آب
تا به هر جا که شاخ او برسد میوه های فراخ او برسد
صد هزاران فتوح در یک دم به بر آید ز آدم و عالم
(همان جا)

۳-۷ صفای ظاهر

زمانی که یقین در تمام وجود انسان جاری شود، باطنش را به کلی پاک و صافی می گرداند. صفای باطن موجب می شود که ظاهر نیز به صفا برسد. سنایی با انتقاد از اسیران دنیا که خود را صاحب یقین نیز می دانند، به ذکر این موضوع می پردازد. او عدم صفای ظاهر را نشانه این می داند که آنها در باطن خود نور یقین را درک نکرده اند (سنایی، ۱۳۴۱: ۶۱۱).

۳-۸ مکاشفه

خاقانی یقین را پرده گشای اسرار می داند. یکی از نتایج یقین این است که حجاب‌ها را از پیش روی انسان بر می دارد. خاقانی خود را آزاد دل می خواند و معتقد است که به سبب پرده گشایی یقین، دلش پر از نور کشف شده است:

من که خاقانیم آزاد دلم که خرد قائد رای است مرا
نور پرورده کشف است دلم که یقین پرده گشای است مرا
(خاقانی، ۱۳۷۹: ۶۱۳)

۳-۹ رفع شک

خاقانی برطرف شدن شک را نتیجه یقین می داند. او معتقد است که زوال شک ممکن نیست، مگر پس از رسیدن به یقین:

تا عروس یقین نبندی عقد دل طلاق گمان نخواهد داد
(همان: ۱۱۴)

نتیجه گیری:

یقین به عنوان یک حال عرفانی در اشعار عطار، سنایی و خاقانی بازتاب یافته است. این بازتاب در سروده های عطار بسیار گسترده تر و متنوع تر از اشعار سنایی و خاقانی است. این موضوع می تواند به این دلیل باشد که عطار خود نور یقین را درک کرده است و آن را به خوبی می شناسد. عطار فنا، توحید، مکاشفه، قرب، عشق، صبر، تقوا، اطاعت از حق، تبعیت از شرع و تسلیم را از مقدمات یقین می داند و آنها را در تعداد زیادی از اشعارش تبیین کرده است. آنچه عطار در این زمینه سروده، بسیار مبسوط و مفصل است و به خوبی جایگاه والای یقین را در طریقت آشکار می کند. سنایی فنا، دینداری و قرائت قرآن را به عنوان مقدمات یقین مطرح می کند. اشعار وی در این زمینه چندان مبسوط نیست ولی به خوبی آشکار می کند که او یقین را بسیار عظیم می داند. خاقانی در اشعارش به مقدمات یقین پرداخته است.

عطار در سروده هایش به درجات یقین پرداخته است و با استادی تمام، همان سه درجه

معمول؛ یعنی علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین را در اشعارش مطرح کرده است. عطار مشاهده، فنا، توحید، حضور و نماز درست را از نتایج یقین می‌داند. سنایی نیز خدا بینی و صفای ظاهر را به عنوان نتایج یقین معرفی می‌کند. خاقانی، کشف اسرار و زوال شک را به عنوان نتایج یقین در آثارش مطرح کرده است.

منابع

- ۱- جرجانی، علی بن محمد. (۱۳۵۷ ق/ ۱۹۴۸ م). *التعريفات*، مصر: مکتبه و مطبعه مصطفی البابی.
- ۲- خاقانی، افضل الدین. (۱۳۷۹). *دیوان*، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران: نگاه.
- ۳- دهباشی، مهدی و سید علی اصغر میر باقری فرد. (۱۳۸۶). *تاریخ تصوف*، تهران: سمت.
- ۴- سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۱). *اللمع فی التصوف*، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، ترجمه دکتر مهدی حجتی، تهران: اساطیر.
- ۵- سلمی، ابوعبدالرحمن. (۱۹۵۳). *طبقات الصوفیه*، قاهره: جماعه الازهر للنشر و التألیف - دارالکتاب العربی.
- ۶- سنایی، محدود بن آدم. (۱۳۴۱). *دیوان اشعار*، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ۷- ----- (۱۳۶۰). *مثنوی های حکیم سنایی*، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: بابک.
- ۸- ----- (۱۳۸۷). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، شرح عبداللطیف عباسی، مقدمه، تصحیح و تعلیق از محمدرضا یوسفی و محسن محمدی، قم: آیین احمد.
- ۹- عطار، شیخ فریدالدین. (۱۳۳۸). *اسرارنامه*، تصحیح صادق گوهرین، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- ۱۰- ----- (۱۳۵۱). *الهی نامه*، تصحیح فؤاد حجازی، تهران: زوار.

- ۱۱ - ----- (۱۳۵۵). **تذکره الاولیاء**، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
- ۱۲ - ----- (۱۳۵۶). **دیوان اشعار**، حواشی و تعلیقات از م، درویش، تهران: جاویدان.
- ۱۳ - ----- (۱۳۷۱). **جوهرالذات**، تهران: نشر اشراقیه.
- ۱۴ - ----- (۱۳۷۳). **پندنامه**، تصحیح سیل وستر دوساسی، به اهتمام ع، روح بخشان، تهران: اساطیر.
- ۱۵ - ----- (۱۳۷۵). **مختارنامه**، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۱۶ - ----- (۱۳۸۰). **اشتر نامه**، به کوشش مهدی محقق، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۷ - ----- (۱۳۸۳). **منطق الطیر**، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۱۸ - ----- (۱۳۸۶). **مصیبت نامه**، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۱۹ - فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۳). **شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری**، تهران: کتابفروشی دهخدا.
- ۲۰ - قشیری، عبدالکریم (۱۳۸۷). **ترجمه رساله قشیری**، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: زوار.
- ۲۱ - کلابادی، ابوبکر محمد (۱۳۷۱). **تعرف**، به کوشش دکتر محمد جواد شریعت، تهران: اساطیر.
- ۲۲ - میرباقری فرد، سید علی اصغر (۱۳۸۲). **مقاله « گنج فقر »**، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال یازدهم، ش ۴۳-۴۲، صص ۱۰۹-۱۲۹.